

دریچه

انتخابات تنها راه حل مصر

فهمی هویدی

■ یکی از مشکلات امروز مصر این است که به جسمی بدون سر تبدیل شده است. البته پس از انقلاب گمان می رفت شورایی نظامی بتواند نقش این سر را بازی کند اما باید اعتراف کنیم که موفق به این کار نشده است.

در طول هشت یا ۹ ماه گذشته این شورا نتوانست امنیت و ثبات را در کشور به وجود آورد؛ مساله‌ای که پیامدهای اقتصادی ناگواری داشته و این فتنه از هرج‌ومرجی است که در بین شهروندان پدید آمده و احساس ناامنی نگران‌کننده‌ای که آنها را آزار می دهد. واکنشی ما احساس می‌کنیم در سیاست‌های امنیتی هیچ چیزی تغییر نکرده است. به‌خصوص در روش‌های سرکوب‌گرانه که همین هفته‌ه پیش دیدیم نزدیک به ۴۰۰ نفر را قربانی و بیش از دو هزار نفر را مجروح کرد. در همه این موارد، مشاهده می‌شود که دولت جسارت آن را ندارد که درباره حادثه‌ای عذرخواهی کند یا دست‌کم قاتلان را نشان دهد یا از آنها بازخواست کند. نتیجه این شده که دیگر مردم و ارتش «بد واحد» نیستند. یعنی همان شعارهایی که در ابتدای انقلاب داده می‌شد. ای کاش اینها دو دست یا بیشتری می‌شدند نه اینکه به دست‌های متشنج و نگران‌کننده‌ای تبدیل شوند که بین‌شان درهای از شکو‌تردید و عدم اعتماد فاصله انداخته و حتی یکی به خون دیگری آلوده شده است.

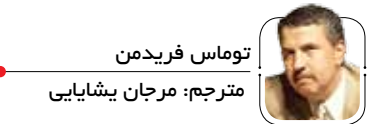
سزاوار نیست همه تقصیرها به عنوان مثال به گردن وزارت کشور انداخته شود که چرا نیروهای امنیتی را به مقابله به تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم در میدان‌التحریر فرستاده است یا چرا در برخورد با تظاهرات‌کنندگان از خشونت افراطی استفاده کرده به‌نجوی که این همه قربانی برجا گذاشته است. زیرا همه می‌دانیم که وزیر قطعاً پس از موافقت شورای نظامی یا حتی با رهنمودهای آن شورا دست به چنین کاری زده است اما در این میان کسی از شورای نظامی یا رییس آن چنین سوال‌هایی را نمی‌پرسد

شاید برخی بگویند در مصر شخصیت‌هایی هستند که همچنان از طریق رسانه‌ها بر جامعه اشراف دارند و قابل توجه هستند یا اینکه گفته شود در بین آنها حتما کسانی هستند که بتوانند سر این جسم حیران و سرگردان را تشکیل دهند. به نظر من بخش نخست این دیدگاه درست است اما درباره بخش دوم باید بیشتر فکر کرد. زیرا من تردیدی ندارم که افراد توانمندی هستند و از نیکان این کشور به شمار می‌روند اما مشروعیت را در جهان سیاست نمی‌توان صرفاً با حضور قوی در رسانه‌ها به دست آورد و این مشروعیت با میزان فصاحت بیان یا قدرت مالی یا میزان حضور در شبکه‌ها یا در اختیار داشتن بلندگوهای مجهزتر به‌دست نمی‌آید. این مشروعیت تا حد زیادی به میزان حضور این اشخاص در روی زمین و نه در فضا بستگی دارد. زیرا حجم حضور زمینی آنها در عرصه واقعیت‌هاست که میزان نقش آن افراد را در عرصه عمومی کشور نشان می‌دهد.

از این رو ما به تمام کسانی که از سوی گروه‌هایشان یا از سوی رسانه‌ها نامزد می‌شوند تا چنین نقشی را بر عهده گیرند احترام می‌گذاریم اما مادامی که وزن واقعی این افراد در عرصه عمل روشن نشود در مورد آنها همه چیز می‌توان گفت حتی اگر نامزد خوبی برای حزب یا گروه‌شان باشند یا در مجالس دوسته‌های که برای آنها ترتیب داده می‌شود خوب گل می‌کنند، هیچ کس نمی‌تواند مدعی شود که مردم مصر نیز آنها را با طبیب‌خاطر برخواهند گزید. بنابراین حق هر شهروندی— که ندغدغه مشروعیت سیاسی دارد— این خواهد بود که از همه آنهاپی که در رسانه‌ها ظاهر می‌شوند بپرسد: شما که هستید و تحت چه عنوانی از زبان مردم سخن می‌گویید و چگونه این درخشش را پیدا کرده‌اید؟…

در تونس هم دیدیم که بیش از یکصد حزب و گروه بر سر انتخابات مجلس موسسان نزاع می‌کنند و سروصدایشان فضا را پر کرده بود اما وقتی مردم حرف خودشان را از طریق صندوق‌ها زند معلوم شد که فقط پنج حزب حضوری واقعی روی زمین دارند و بقیه چیزی بیش از چند پرچم و پلاکارد و چند حنجره با صدای بلند نیستند. حال این پنج حزب هستند که می‌توانند به عنوان قدرت سیاسی در کشور سخن بگویند اما در مصر، هنوز به طور دقیق نمی‌دانیم نیروهای سیاسی چه کسانی هستند و توان هریک از آنها به چه میزانی است. راهی نیز برای تشخیص و تمیز اینها جز از طریق صندوق‌های رأی وجود ندارد. انتخاباتی که در فضایی آزاد و سالم برگزار شود. چنین انتخاباتی راه برون‌فتن از بحران راهشورایی می‌کنند که از انتخابات می‌ترسند یا سعی دارند آن را به تعویق بیندازند. ترس آنها برای پرهیز از ورود به صحنه یک آزمون جدی و نگرانی از مرود شدن است که اوضاع را چنین آشفته می‌کند.

منبع: **روزنامه‌الشروق**

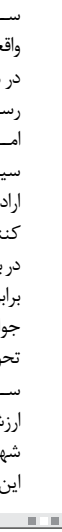


توماس فریدمن

مترجم: مرجان پیشایایی

با مشاهده آنچه در دنیای عرب می‌گذرد باید پرسید «آیا گذشته آینده را قربانی خواهد کرد یا آینده گذشته را مدفون می‌کند؟» شجاعت جوانان عرب که خواهان پایان دادن به ظلم حکومت‌هایشان هستند، بهت‌زده‌ام کرده. در حقیقت با آگاهی کامل از آن به خیابان می‌آیند که رژیم‌هایشان تردیدی در هدف قرار دادن آنان به خود راه نمی‌دهند. به خیابان می‌آیند تا به صدای بلند فریادهای آزادی‌طلبانه مردم‌شان را فریاد بزنند. ولی عمیقاً نگران اتم که هرقدر ناآرامی‌های اخیر در دنیای عرب ادامه پیدا کنند، فرصت ثبات و نظم دموکراتیک باز هم از دسترس خارج می‌شود. شاید جنگ داخلی دامن سوریه را بگیرد، آنگاه ابعاد فاجعه را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. در تونس انقلاب مسیر کشور را عوض کرد. در مصر انقلاب مسیر کشور را عوض کرد. در لیبی انقلاب مسیر کشور را عوض کرد. در سوریه انقلاب نه‌فقط عامل تغییر مسیر کشور که موثر بر مسیر اکثر کشورهای عرب خواهد بود. چرا؟

چون سوریه کلید مشرق‌زمین است. سوریه با بسیاری از دولت‌ها هم‌مرز است و عامل تعادل دولت‌ها، مناطق و گروه‌های قومی مختلف. در صورت وقوع جنگ داخلی بسیاری از همسایگان این کشور درگیر خواهند شد: سنی‌ها، علوی‌ها، کردها، دروزی‌ها، مسیحیان، هواداران حزب‌الله، هواداران فلسطینی‌ها و هواداران سعودی هر یک می‌خواهند جریان را به نفع خود برگردانند. ترکیه، لبنان، حزب‌الله، عراق، حماس، اردن و عربستان سعودی هر یک منافع‌شان در گرو این است که حاکم دمشق چه کسی باشد و هر یک به نوعی می‌خواهند به عوامل‌شان در سوریه کمک کنند. آنگاه ما شاهد جنگی مانند لبنان خواهیم بود. حرکات سوریه و همچنین مصر باید با یک انتقال آرام صلح‌آمیز به سرانجام برسد ولی عمل کردن به آن آسان نیست. وقایع هر دو کشور یادآور جدال بین جناح‌های مختلف خاورمیانه است. در یکسو مصری‌ها و سوری‌ها شوروی به غایت امروزی و



آینده یا گذشته، کدام پیروز می‌شوند؟

سرنبلاننده دارند، برای رسیدن به آزادی، مدرنیته و حق واقعی شهروندی. خارجی‌ها همواره نقش این جوانان را در محدود کردن نظامیان- که قدمی حیاتی است برای رسیدن به دموکراسی واقعی – دست‌کم گرفته‌اند. آنچه امروز در مصر می‌بینیم، جوانانی از طبیف‌های مختلف سیاسی و طبقات متفاوتند که به میدان تحریر آمده‌اند تا اراده و نیرویشان را برای رسیدن به دموکراسی واقعی یکی کنند. این نسل از گذشته خود گسیخته است. قدیمی‌ها در برابر جوانان صف می‌کشند و گارد متشخص قدیمی در برابر گارد جوانان دست خالی. این مصری‌ها و سوری‌های جوان که دیگر از سرکردگان نظامی نمی‌ترسند تحقق یک تحول اساسی را رقم می‌زنند. بایبید طرف آنها باشیم. ولی سستگینی تاریخ همچنان کفه ترازو را نامتعادل می‌کند. ارزش‌های نو چون دموکراسی، انتخابات آزاد، حقوق شهروندی و مدرنیته سخت با آرا و آمال قدیم در جنگند. این تعارض‌ها شامل اختلاف کهنه شیعیان و سنی‌ها

بر سر تفوق مسایل ایمانی، کشمکش حاد سلفی‌ها و هواداران مدرنیته بر سر آنکه باید تحولات قرن بیست و یکم را با اغوش باز پذیرفت یا باز آن رو برگرداند و همچنین برخورد‌های سابقه‌دار قبیله‌ای و منطقه‌ای در درون هر یک از این جوامع نیز هست، و از همه مهم‌تر کشمکش بین ارتش در دست طبقات بالای جامعه یا توده مردم. این کشمکش‌ها با نشانی از گذشته همواره آماده خیزش دوباره‌اند که بر امواج هر حرکت خواهان تغییر سوار شوند و آینده را به خاک بسپارند. این غننامه فعلی جهان عرب است؛ مطالبات عمیق نسل جوان برای آزادی از یک سو و تلاشی سرسختانه برای به دست آوردن مزایای فرقه‌ای، جناحی، قبیله‌ای و طبقاتی از سوی دیگر. یک روز به نظر می‌رسد عقاید و نیروی قدیمی‌ها انقلاب مصر، سوریه و تونس را به گروگان می‌گیرند و روز دیگر انگار موج آزادی و مدرنیته آنان را پس می‌راند.

به خوبی می‌دانیم هیچ میانجی خارجی نمی‌تواند راهنمای تحول در مصر، سوریه، تونس، لیبی و یمن باشد. آیا اینها می‌توانند بدون کمک خارجی کاری از پیش برند؟ بله، تنها در صورتی که نلسون ماندلای خود یا رهبران یا اتلافی را به عرصه برسانند که با احترام به گذشته و در نظر گرفتن نیروی سرکش آن، چشم به آینده داشته باشد.

■ ■ ■



عواملی که بهار عربی آن را تغییر داد

قیچی نوار تسلیم

وحیه قانصو / مترجم: محمدعلی عسگری

دلیلی آشکار بر ظهور منطقی جدید است که دارد خودش را با قدرت تحمیل می‌کند و نیروهای حاشیه‌ای‌ها هم ناگزیر به سازگاری با آن و تغییر گفتمان‌های سنتی خود در جهت منافع این جریان هستند. سازگاری گفتمان اسلامی با این موج از تغییرات نشانه‌ای قوی بر وجود یک پارادایم جدید و مودت‌دهنده فضای انسانی متفاوتی خواهد بود. مساله‌ای که نهاده‌ها و خاستگاه‌ها و چارچوب‌های جامعه موجود را به لرزه درآورده و برخی از آنها را به سستیز و مقاومت در برابر این موج وامی‌دارد حال آنکه غالباً درنهایت ناچار به سازگاری با آن هستند.

دست‌آورد مهم دیگر این است که انقلاب‌های عربی زمینه سیاسی متفاوتی را به وجود آورده است که هرگونه توصیف مقدس یا متعالی و غیبی یا ستایش‌های سمبلیک از قدرت را از دوده و آن را صرفاً تابع اجتماع قرار می‌دهد. همچنین به فرد به عنوان یک هستی کارآمد در حوزه عمومی بعد سیاسی می‌بخشد حال آنکه در گذشته این فرد در زمره رعایایی بود که باید اطاعت می‌کرد.

از سوی دیگر مفهوم اکثریت – اقلیت را که غالباً با توصیف‌های قدیمی همراه می‌شد حذف و به جای آن اکثریت و اقلیتی می‌نشانده که صرفاً مرتبط با اصل گرایش قدرت بوده و بازتاب‌دهنده ائتلاف‌ها و همبستگی‌های سیاسی و تمایلات و خواست‌های عمومی است که هرگز شکل ثابت و واحدی ندارند. عرصه سیاسی، مبتنی بر آزادی فردی و کرامت‌او به عنوان واصل ثابت و غیرقابل چانه‌زنی است، همچنین بر اندیشه‌های سیاسی تاکیدی می‌ورزد که در آن حکومت باید فراغ از هرگونه توصیه باشد. این جریان همچنین دارای عرصه فرهنگی جدید و متفاوتی است که به مرور زمان و در طول مرحله بازسازی یک حیات عمومی جدید شکل می‌گیرد.

مجموعه این دست‌آورد‌ها کمک می‌کند تا انتظاراتی که خالی از خوش‌بینی مبالغه‌آمیز نیست معین شود. زیرا منابع بسیار و امکان گرد هم آمدن دوباره نیروهای سنتی و بهره‌مندی از بقایای نظام‌های سابق فراوان است. نیروهای وابسته به این گونه جریان‌ها در بندیدن جامعه حضور داشته و به حکم تجربه وداشتن گفتمانی کامل و آماده قادر خواهند بود احساسات افراد و گروه‌های تازه‌رسیده را تحت تأثیر قرار دهند. به‌خصوص در شرایطی که انقلاب‌های عربی با وجود پدید آوردن واقعیت‌های تازه هنوز فرصت نکرده‌اند گفتمان سیاسی و فرهنگی خود را به منصفه ظهور چانه‌زنی است. اراده‌ای را در خود ذخیره کرده که به سمت بازتولید مبانی خودآگاهی‌اش راه باز می‌کند.

تکنه دیگر تشکیل یک اراده قاطع و باجسارت برای ایجاد تغییرات است. اراده‌ای که آمادگی خود را برای شکستن محرمات سیاسی و شورش علیه فرهنگ رضا و تسلیم شدن در برابر تقدیر محترم نشان داده است. اراده‌ای که فراتر از خاستگاه‌های سنتی می‌رود. همه اینها اجازه می‌دهد تا آنها بتوانند نوعی همبستگی‌های اجتماعی با تکیه بر خاستگاه‌های خودی به وجود آورند. مساله‌ای که قابلیت ی‌سابق‌های را در جهت ایجاد تحولات عمیق درون جامعه می‌زایاند. این تحول زمانی شروع می‌شود که

باورهای قدیمی راستی‌آزمایی شده و در عین حال باورهای جدید در حال شکوفایی باشند. باورهایی که قادر به ایجاد

تحولاتی واقعی و عینی هستند واز یک مقبولیت اجتماعی گسترده نیز برخوردارند. این خیزش جدید می‌تواند پس از زده‌ون تردید و ترس نسبت به تغییرات، اتفاق مثبتی را در جامعه ایجاد کند. این موج حرکت تازه‌ای را پدید آورده که به‌شارت‌دهنده فضای انسانی متفاوتی خواهد بود. مساله‌ای که نهاده‌ها و خاستگاه‌ها و چارچوب‌های جامعه موجود را به لرزه درآورده و برخی از آنها را به سستیز و مقاومت در برابر این موج وامی‌دارد حال آنکه غالباً درنهایت ناچار به سازگاری با آن هستند.

دست‌آورد مهم دیگر این است که انقلاب‌های عربی زمینه سیاسی متفاوتی را به وجود آورده است که هرگونه توصیف مقدس یا متعالی و غیبی یا ستایش‌های سمبلیک از قدرت را از دوده و آن را صرفاً تابع اجتماع قرار می‌دهد. همچنین به فرد به عنوان یک هستی کارآمد در حوزه عمومی بعد سیاسی می‌بخشد حال آنکه در گذشته این فرد در زمره رعایایی بود که باید اطاعت می‌کرد. از سوی دیگر مفهوم اکثریت – اقلیت را که غالباً با توصیف‌های قدیمی همراه می‌شد حذف و به جای آن اکثریت و اقلیتی می‌نشانده که صرفاً مرتبط با اصل گرایش قدرت بوده و بازتاب‌دهنده ائتلاف‌ها و همبستگی‌های سیاسی و تمایلات و خواست‌های عمومی است که هرگز شکل ثابت و واحدی ندارند. عرصه سیاسی، مبتنی بر آزادی فردی و کرامت‌او به عنوان واصل ثابت و غیرقابل چانه‌زنی است، همچنین بر اندیشه‌های سیاسی تاکیدی می‌ورزد که در آن حکومت باید فراغ از هرگونه توصیه باشد. این جریان همچنین دارای عرصه فرهنگی جدید و متفاوتی است که به مرور زمان و در طول مرحله بازسازی یک حیات عمومی جدید شکل می‌گیرد.

مجموعه این دست‌آورد‌ها کمک می‌کند تا انتظاراتی که خالی از خوش‌بینی مبالغه‌آمیز نیست معین شود. زیرا منابع بسیار و امکان گرد هم آمدن دوباره نیروهای سنتی و بهره‌مندی از بقایای نظام‌های سابق فراوان است. نیروهای وابسته به این گونه جریان‌ها در بندیدن جامعه حضور داشته و به حکم تجربه وداشتن گفتمانی کامل و آماده قادر خواهند بود احساسات افراد و گروه‌های تازه‌رسیده را تحت تأثیر قرار دهند. به‌خصوص در شرایطی که انقلاب‌های عربی با وجود پدید آوردن واقعیت‌های تازه هنوز فرصت نکرده‌اند گفتمان سیاسی و فرهنگی خود را به منصفه ظهور چانه‌زنی است. اراده‌ای را در خود ذخیره کرده که به سمت بازتولید مبانی خودآگاهی‌اش راه باز می‌کند.

این سخن بدنی معنا نیست که انقلاب‌های عربی بدون یک رسالت فرهنگی جدید متولد شده‌اند بلکه آنها منطق جدیدی را مطرح و دایقه‌های غیرمعمول را به وجود آورده‌اند. چیزی که اندیشه‌ه رایج عربی از تحلیل آن عاجز است. لازمه چنین کاری بازنگری در اولویت‌های فرهنگی موجود و بازنگری در ابزارهای کشف و جست‌وجو و فهم موضوعات جدید است. به واقع باید یک دوران فرهنگی و معرفتی سپری و دوران دیگری از نو ساخته شود.

منبع: **الاحیات**

جهان

نگاه

روزنه

بحران دموکراسی در کویت

■ کویت روزهای پرتلاطمی را سپری می‌کند. شیخ ناصرالمحمد، نخست‌وزیر مستعفی کویت، از سال‌ها پیش با حملات پی‌درپی و سختی مواجه شده است که بیشتر در رابطه با وظایف دولت‌های متوالی او بوده است. این حملات را فراکسیون‌های پارلمانی در مجلس امت و آینده را به خاک بسپارند. این غننامه فعلی جهان عرب است؛ مطالبات عمیق نسل جوان برای آزادی از یک سو و تلاشی سرسختانه برای به دست آوردن مزایای فرقه‌ای، جناحی، قبیله‌ای و طبقاتی از سوی دیگر. یک روز به نظر می‌رسد عقاید و نیروی قدیمی‌ها انقلاب مصر، سوریه و تونس را به گروگان می‌گیرند و روز دیگر انگار موج آزادی و مدرنیته آنان را پس می‌راند.

به خوبی می‌دانیم هیچ میانجی خارجی نمی‌تواند راهنمای تحول در مصر، سوریه، تونس، لیبی و یمن باشد. آیا اینها می‌توانند بدون کمک خارجی کاری از پیش برند؟ بله، تنها در صورتی که نلسون ماندلای خود یا رهبران یا اتلافی را به عرصه برسانند که با احترام به گذشته و در نظر گرفتن نیروی سرکش آن، چشم به آینده داشته باشد.

■ ■ ■

پیش از آن شش شش‌هفتی دولت ناصرالمحمد (که تا تشکیل داده بود) یک‌دگر دچار جنگ و گریز‌ها بین شیخ ناصر و گروه مخالف او شروع شد، حتی نتیجه این کار اشغال مجلس امت در دو هفته پیش توسط تعدادی از جوانان بود؛ با این تصور که حمایت‌شان از مخالفان دولت موجب تسریع در سقوط دولت هفتم شیخ‌ناصر خواهد شد و به دنبالش دولت جدیدی خواهد آمد که کشور را از بحران فعلی نجات می‌دهد و روند توسعه را به پیش می‌برد. حال آنکه دولت فعلی نیز به دلیل جلال مکرر بین قانون‌گذاران و مجربان سرجای خود مانده و متوقف شده بود.

به نظر می‌رسد بخش اعظمی از این بحران دایمی به دلیل ماهیت دموکراسی کویت باشد، زیرا دموکراسی‌های

جهان آزاد معمولاً از دو نیمه تشکیل می‌شود: نیمه اول بخشی است که مربوط به برگزاری یک انتخابات سالم در پارلمان می‌شود و نیمه دوم توانایی همین نمایندگان منتخب در تشکیل یک دولت ملی قابل تعویض. اما دموکراسی کویت فقط نیمه نخست این داستان را دارد و نیمه دوم به خاطر مواد قانون اساسی قابل دسترسی نیست. از این‌رو آزادی بزرگی که در نیمه نخست این دموکراسی به مردم داده می‌شود، به‌طور کامل هنگام تعیین مسایلی که به تشکیل دولت برمی‌گردد، از هم

می‌باشد زیرا نمایندگان منتخب مردم در کویت این حق را ندارند که دولت مخصوص خود را انتخاب کنند، بلکه آنها باید پیوسته انتظار دولتی غیرانتخابی را داشته باشند و بعد ببینند که با آن موافق هستند یا مخالف. نماینده‌ای که به صورتی صحیح دموکراسی واقعی را در نیمه نخست تجربه کرده است در نیمه دوم با باید موافق باشد یا مخالف. به این معنا که در دموکراسی کویت هرگز دولت‌ناکم در انتخابات به اپوزیسیون یا اپوزیسیون برنده در آن به دولت تبدیل نمی‌شود و تحقق چنین امری در این کشور تقریباً معنایی ندارد.

همچنین سخن گفتن از یک دموکراسی کامل در جایی که قانونی برای تشکیل احزاب وجود ندارد که رویکردهای سیاسی مردم را دست‌بندی کند و در نهایت افکار آنها را بر پارلمان تحمیل کند، معنایی ندارد و نقص دیگری در رابطه با یک دموکراسی کامل تلقی می‌شود، زیرا مانند حالت کویت این کافی نیست که نمایندگان پس ازانتخاب‌شان به‌صورت لحظه‌ای وارد «فراکسیون‌ها و تریبون‌ها یا ائتلاف‌ها و جریان‌های سیاسی» شوند و قبیله‌ای و منطقه‌ای توزیع شود و از بین آنها حزبی با تغییر زمان و منافع مواضع خود را دم به دم تغییر دهند. برای رشد و تکمیل یک دموکراسی این نکته ضرورت دارد که آرای مردم از طریق احزاب غیرطایفه‌ای و قبیله‌ای و منطقه‌ای توزیع شود و از بین آنها حزبی پیروز شود که بتواند اعتماد «اکثریت خاموش» جامعه را جلب کند؛ موضوعی که این روزها بسیاری از کوبتی‌ها می‌گویند اما ابزارهای مناسب را برای سنجش آن ندارند.

در کویت برای مثال مسلم البراک و ولید الطباطبایی و الحرشش و الطاحوس در طول دوره نمایندگی‌شان مخالفان پارلمانی هستند بدون اینکه محمل این اپوزیسیون واقعی را داشته باشند. آنها هرگز هم فرصت پیدا نکرده‌اند تا مثلاً وزیر شده و برنامه‌های جایگزین خود را اجرا کنند. از همین‌رو پیوسته از این برنامه‌ها فقط در رسانه‌ها یا زیرسقف پارلمان سخن می‌گویند. در کویت کسی که دولتی است هرگز به اپوزیسیون تبدیل نمی‌شود مگر به دلایلی غیر از تاکیدی در انتخابات. به این خاطر نمایندگان مخالف همچنان مخالف می‌مانند. نه اینکه آنها نمی‌خواهند موفق به تشکیل دولتی شوند که برنامه‌های سیاسی‌شان را اجرا کند بلکه به این خاطر که آنها نمی‌توانند جز این باشند و فقط می‌توانند اپوزیسیون باشند وگرنه ناچار پدایشان در همراهی با دولت خاموش خواهند ماند.

یکی دیگر از دلایل بحران فعلی کارکرد بد دولت شیخ ناصرالمحمد طی سال‌های گذشته است. این کارکرد تقریباً معایب دموکراسی کویت را عریان کرده و نشان داده است که از رویارویی با بحران‌های ناشی از اختلافات اجرایی و قانون‌گذاری ناتوان است. دموکراسی کویت از همان ابتدای تأسیس آن در دهه ۶۰ قرن گذشته در همان نیمه پایین محدود مانده است. این هم‌کدام از کوبتی‌ها به این مساله فکر نمی‌کرده‌اند، زیرا دولت‌های گذشته و پیش از دولت فعلی به لحاظ اقتصادی و سیاسی کارکرد خوبی داشته‌اند. همین موفقیت‌ها بوده است که نقطه ضعف‌های دموکراسی در کویت را تاکنون ا پوششانی کرده است اما آن‌ها به نظر می‌رسد این نقاط ضعف را خود را برمالا ندیدند.

بالاخره روزی دموکراسی کویت نیز کامل خواهد شد. این مساله‌ای قطعی است و خیزش‌های عربی تأکید تازه‌ای بر چنین خواست‌ی در سراسر منطقه واز جمله کویت است.

منبع: **الحیات**